

آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی

مجید نجات پور^۱

زهرا صادقی^۲

محمد یوسفی جویباری^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۳/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۸/۱۲

چکیده

طرح مسأله امنیت و ثبات فرهنگی و سیاسی، مهم‌ترین و برجسته‌ترین چهره و درونی‌ترین لایه نیاز امروز ملت و دولت (حاکمیت)، به شمار می‌آید. چرا که مؤلفه قدرت و ثبات فرهنگی و سیاسی هر ملتی بنیادی‌ترین مؤلفه اقتدار و استعداد و لیاقت آن ملت در بستر توسعه و تعالی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و عقب‌ماندگی در تمامی عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی افراد جامعه را فراهم می‌آورد. در یک رویکرد کلان، ابتدای کلیت نظام برمؤلفه قدرت فرهنگ و سیاست بوده و دوام و قوام هر ملت و حاکمیتی در گروه بالندگی و توسعه‌یافتگی فرهنگی و اقتدار و اعتبار سیاسی آن ملت و حاکمیت می‌باشد. هر گاه آسیب‌پذیری به دو حوزه فرهنگ و سیاست در جامعه راه یابد، سایر حوزه‌ها در چالشی فرساینده و بحران‌زا فرو غلطیده و بستر و فضای مناسبی برای رشد و گسترش تمامی آثار و مظاهر شوم وابستگی، عقب‌ماندگی، مفسد اجتماعی و ناهنجاری‌های گوناگون در کشور را فراهم خواهد ساخت. هدف از این تحقیق ضمن بررسی ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران به این مسأله پرداخته شد که چه عواملی برای فرهنگ سیاسی ایران مخاطره‌آمیز می‌باشد و در نهایت چه راهکارهایی برای آن در نظر گرفته شده است.

سوال‌های تحقیق:

- مولفه‌های فرهنگ سیاسی ایران کدامند؟

E- mail: majidnejatpoor616@gmail.com

E- mail: z.sadeghei@gmail.com

E- mail: yousefijouybari@yahoo.com

۱. دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران.

۲. دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان، اصفهان- ایران.

۳. گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز- ایران.

- چه عواملی فرهنگ سیاسی ایران را به مخاطره می‌اندازد؟

- آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایران در چه جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد؟

نوع حاضر تحقیق توصیفی و تحلیلی است که بر اساس ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایران آن را مورد تحلیل قرار گرفته شد. با توجه به ماهیت و نوع موضوع مورد مطالعه، گردآوری اطلاعات از روش‌های گوناگون و به طور کلی برمبنای روش کتابخانه‌ای و اینترنتی صورت پذیرفته و تجزیه و تحلیل یافته‌ها نیز عمدتاً با شیوه تحلیل کیفی انجام پذیرفته است.

واژگان کلیدی: آسیب‌شناسی، ایران، فرهنگ سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی، روان‌شناسی سیاسی.

مقدمه

در چند دهه اخیر فرهنگ سیاسی از مباحثی است که در حوزه علوم اجتماعی امریکایی مطرح شده است. گرچه عده‌ای از متفکرین علوم اجتماعی حوزه اروپایی معتقدند که نمی‌توان فرهنگ را به اجزای گوناگونی مانند فرهنگ سیاسی و ... تقسیم کرد، اما بر خلاف، گروهی دیگر بر این باورند که تفکیک فرهنگ سیاسی از فرهنگ به شکل عام آن نه فقط امری مفید است، بلکه در برخی از موارد، ضروری نیز خواهد بود؛ زیرا در این صورت هم می‌توان به جنبه‌های فرهنگی سیاست، مستقل از سایر وجوه سیاست پرداخت و هم ابعاد سیاسی فرهنگ را جدا از دیگر ساخت‌های آن مطالعه کرد. بدین ترتیب امکان بیشتری برای تحلیل نظام یافته‌تر از سیاست و فرهنگ پدید خواهد آمد. مفهوم فرهنگ سیاسی در این رهیافت، بر مفروضات زیر مبتنی است: ۱. در هر جامعه، یک فرهنگ سیاسی معین به فرایندهای سیاسی آن جامعه معنا و جهت می‌دهد؛ ۲. رفتار سیاسی در یک جامعه از یک سلسله باورها، احساس‌ها و شناخت‌ها ریشه می‌گیرد؛ ۳. این باورها، احساس‌ها و شناخت‌ها بنا برالگو و انگاره خاصی تحول می‌یابند نه برحسب اتفاق؛ ۴. فرد، این باورها احساس‌ها و ارزش‌ها را درونی می‌کند و این‌ها به صورت جزئی از شخصیت افراد و منشأ رفتار آن‌ها در می‌آید.

در تعریف فرهنگ سیاسی می‌توان مجموعه‌ای از عقاید، نمادها و ارزش‌هایی دانست که عمل سیاسی در آن رخ می‌دهد. بنابراین فرهنگ سیاسی بخشی از فرهنگ ملی هر کشوری است. مقصود ما از آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی، شناخت آفت‌ها و نقاط منفی آن است. فرهنگ سیاسی ایرانیان به طور کل ملغمه‌ای از سه فرهنگ: پیش از اسلام، اسلام و فرهنگ لیبرالی است. در آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی ایرانیان می‌توان دو ریشه اساسی را ذکر کرد: یکی استبداد که اساساً داخلی است و دیگری استعمار که خارجی است. از این رو در این مقاله سعی می‌شود با توجه به این رویکرد به بررسی آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی کشور با رویکرد مقایسه‌ای قبل و بعد از انقلاب پرداخته شود.

منابع فرهنگ سیاسی در ایران

برای درک صحیح از عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی در ایران، باید به ویژگی‌ها و نتایج حاصل از این عناصر و همچنین سر منشاءها و ساختارهای موجد این عناصر توجه کافی مبذول شود. به همین جهت پژوهش حاضر در وهله اول تلاش کرده است تا تصویری از فرهنگ سیاسی در ایران را البته از دیدگاهی آسیب‌شناسانه به تصویر بکشد. انتخاب دیدگاه آسیب‌شناسانه ما را وادار کرده‌است تا به نقاط ضعف و به محدودیت‌ها بیش از امتیازات و فرصت‌ها توجه کنیم و این نه از سر حرمت نهادن به فرهنگ ملی و دینی و نه از سر خود باختگی است. بلکه تنها و تنها محدودیتی است که نوع رویکرد آسیب‌شناسانه به ما تحمیل کرده است و صد البته باید توجه کرد که آسیب‌شناسی و دردشناسی اول قدم درمان است و تا دردشناسی نکنیم، درمان کردن و مرهم کردن ممکن نمی‌گردد.

اگر در این پژوهش به برخی از صفات و ویژگی‌های بنیادین فرهنگ سیاسی (ایستارها و ذهنیت‌های جمعی) ملت ایران اشاره می‌شود، بدین معنا نیست که همه ملت ایران واجد چنین ایستارها و ذهنیت‌هایی هستند بلکه بحث بر سر ویژگی‌های غالب و تعیین کننده است. بنابراین اگر فرهنگ‌شناسان داخلی و خارجی و یا ایران‌شناسان، ملت ایران را به داشتن پاره‌ای از ویژگی‌های مذموم و یا ناپسند و یا به عکس پسندیده و مطلوب متصف کرده‌اند معنایش این نیست که تمام ملت ایران واجد آن‌هاست.

فرهنگ سیاسی در هر جامعه‌ای از جانب منابع مختلف تغذیه می‌گردد. در مورد این موضوع که چرا و چگونه این صفات و ویژگی‌ها در میان ایرانیان تکوین یافته، رشد نموده و ماندگار و نهادینه شده، می‌توان تحقیقات گسترده و عمیق انجام داد. شرایط اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، اقلیمی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... را در تکوین، رشد و درونی شدن این ویژگی‌ها یافت (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۳۴۴).

موقعیت طبیعی و جغرافیایی

از دیدگاه اغلب تحلیلگران ایرانی، شرایط اقلیمی حاکم بر فلات ایران تا حدود زیادی با نوع ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در ایران تکوین یافته، ارتباط دارد. نخستین پیامد بلندمدت شرایط جغرافیایی ایران، پراکندگی و دوربودن مناطق محل زندگی انسان‌ها از یکدیگر است. به دلیل محدودیت آب، ایرانیان در هر جا که امکان زندگی بود، ساکن شده‌اند و از آن جا که شمار چنین اماکنی به دلیل کمبود منابع آبی بسیار کم، پراکنده و دور از یکدیگر بوده، بنابراین مناطق اسکان یافته در ایران نیز محدود، پراکنده و غالباً دور از یکدیگر به وجود آمده‌اند. فواصل بسیار زیاد به نوبه خود باعث می‌شود که تماس بین مناطق مختلف کم باشد در نتیجه بسیاری از مناطق مسکونی به علت خودکفایی، محصور و بدون ارتباط گسترده با مناطق مسکونی دیگر بقا و دوام یافته‌اند (زیباکلام، ۱۳۷۵: ۱۱۱-۱۰۹).

محدودیت‌های چینی موجب پیدایش زندگی صحرانشینی یا عشایری در ایران شده است. بدیهی است این شرایط زندگی پیامدهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاص خود را پدید می‌آورد. از جمله قوم‌گرایی و خویشاوندگرایی، خودکفایی و عدم نیاز به یکدیگر، عدم تعامل و همکاری، درونگرایی، بهتر انگاشتن

گروه خودی و غیره. از ضرب‌المثل‌های رایج در ادبیات و زبان فارسی که مؤید این مطلب است عبارتند از: «هر کس را عقل خود، به کمال نماید و فرزند خویش به جمال»، «سوسک به بچه‌اش می‌گوید قربان دست و پای بلوریت بروم»، «فارسی گو، گر چه تازی خوشتر است» و «نه شیر شتر، نه دیدار عرب» (عباسیان، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

پراکندگی واحدها موجب ضعف نسبی روستاها و شهرها در برابر هجوم قبایل مهاجم می‌گردید. قبیله غالب پس از تصرف شهر و به انقیاد کشیدن همه قبایل دیگر، فرهنگ و میراث معنوی-ارزشی شهروندان مغلوب را نادیده گرفته و نوعی بیگانگی و جدایی فرهنگی تکوین می‌یافت در این میان وابستگی و دلبستگی مردم به فرهنگ و سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی‌شان تداوم فرهنگی متمایز را میسر می‌ساخت (ملک پور، ۱۳۸۱: ۵۴-۵۳).

ایران همواره در جایگاه جغرافیایی ویژه‌ای قرار داشت که چهار راه حوادث نام گرفت. «رنه گروسه^۱» ایران را سرزمین در گذرگاه اقوام، گروه‌ها و جریان‌های گوناگون و عمده تاریخ می‌بیند (بیانی، ۱۳۷۹: ۲۴)، و این امر نقش قابل توجهی در شکل‌دادن به شخصیت ایرانی، ساختار و روند قدرت، اقتصاد و مانند آن، در این مرز و بوم داشته است. تعامل میان ایرانی و محیط وی، یکی از عوامل تعیین‌کننده رفتار و در نتیجه فرهنگ و هویت و نیز چندی چون ساختار قدرت ایران بوده است. چنین موضع جغرافیایی ایرانی را دارای گونه‌ای روحیه و ذهنیت ساخته که علی‌شریعتی از آن به عنوان «روان‌شناسی سر راه بودن» نام می‌برد. جامعه‌ای که در رهگذر تاریخ و تمدن‌ها قرار دارد، مردمش با دو وجه شخصیتی مثبت و منفی روبرو هستند. از یک سو چنین مردمی از اندیشه و دیدی باز و انعطاف‌پذیری و سازگاری با شرایط برخوردارند که چنین روحیه‌ای برای پیشرفت آماده‌تر است اما از سوی دیگر، آن که بر سر راه است، برای مسخ فرهنگی و نابودی نیز بیشتر در معرض خطر است. لذا گهگاه پیوستگی تاریخی و استمرار فرهنگی ایران از هم گسیخته گردیده و ایرانی به بیگانگی از خویش کشانیده شده است (شریعتی، ۱۳۷۶: ۸۳ و ۱۵۹ و ۱۶۶). یکی از سرچشمه‌های روحیه، باورها و رفتارهای گوناگون و گاه متعارض در ایران، در همین نکته نهفته است.

ساخت خانواده

فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و سنتی با ساخت خانواده پدرسالارانه ملازم دارد. ساخت خانواده پدرسالارانه به ویژه هنگامی که با تمرکز قدرت، انضباط شدید و روابط سرد عاطفی همراه باشد، پدر میان مهر مطلق و قهر مطلق در نوسان است و کودک احساس می‌کند به رفتار دیگران نسبت به خود کنترلی ندارد. در نتیجه دنیا به نظرش غیرعقلانی و غیر قابل اعتماد می‌رسد. بنابراین می‌کوشد امنیت خود را از طریق

^۱ Renee Gerose

اطاعت فرادستان تأمین کند. بدین‌سان شیوه‌ای که کودک در برخورد با سلطه پدر اتخاذ می‌کند تأثیری پایدار در برخورد او با قدرت سیاسی می‌گذارد (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۶).

از ویژگی‌های ممیزه خانواده بعد از ورود آریایی‌ها به ایران اقتدار مسلم پدر و قطعیت حکم او در فیصله امور خانواده بوده است. به عبارت دیگر تاریخ ایران تاریخی بوده است که همیشه ماجرای مردانه، زور و ستم‌ها، عدل و عطوفت‌های مردانه، نیکی و بدی‌های مردانه بر آن حاکم بوده و زن و فرزندان اجازه نقش‌آفرینی نیافته‌اند (براهنی، ۱۳۳۶: ۲۸-۲۷).

دیوید مک کلند^۱ پژوهشگر آمریکایی طی تحقیقی که در سال ۱۹۶۸ انجام داد به این نتیجه رسید که ساخت خانواده ایرانی بسیار اقتدارگرا و سلطه‌طلب است. به نظر او سلطه پدر در حوزه‌های گوناگون زندگی باعث عدم اعتماد کامل فرد می‌گردد و این امر موجب می‌شود که فرد بسیار درونگرا شود یا انتقام پدرش را از دولت و زندگی اجتماعی و سیاسی بگیرد (کمالی، ۱۳۷۴: ۴۲).

ساخت قبیله‌ای و عشیره‌ای

در فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایران با دو سطح روبرو هستیم، رفتاری که زمینه‌های شهری و عقلایی دارد و رفتاری که بافت عشیره‌ای، روستایی و سنتی دارد. بسیاری از کشورها این دگرگونی را تجربه کرده‌اند اما به تدریج توانسته‌اند از ناامنی و بی‌ثباتی فرهنگ روستایی و سنتی فاصله بگیرند و به فرهنگ باثبات و امن شهری دست یابند. اما در ایران چگونه فرهنگ عشیره‌ای به فرهنگ سیاسی کل نظام سیاسی و اجتماعی تبدیل شد و سال‌ها دوام آورد و آثار آن حتی پس از شهری شدن نظام اجتماعی و سیاسی مشاهده می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۵۴).

برای آن که جایگاه فرهنگ عشیره‌ای در فرهنگ سیاسی انباشته شده ایران مشخص شود لازم است ابتدا فرهنگ عشیره‌ای مورد شناسایی قرار گیرد. این که گفته می‌شود رابطه بین فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی ایران چیست؟ به این دلیل است که شناخت حوزه سیاست و دولت و فرهنگ مرتبط با آن چه در تاریخ قبل از اسلام و چه بعد از اسلام در واقع به قدرت رسیدن ایالات می‌باشد. به قدرت رسیدن یک ایل به معنی حذف ایل دیگری بود که دوره رشد، پختگی و انحطاط خود را پشت سر گذاشته بود. هر ایلی که به قدرت می‌رسید ایالات دیگر را با زور و ارباب‌زیر سیطره خود در می‌آورد و اتحاد سرزمین ایران را با مبانی فکری و رفتاری ایل خود بنا می‌نهاد. ایجاد تمرکز سیاسی و وحدت سرزمینی با لشگرکشی‌های گسترده و گاه قتل و عام یک قوم یا اهالی یک شهر و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است (شعبانی، ۱۳۶۹: ۶۸-۶۷). بنابراین بررسی تاریخ ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است (همان: ۶۹).

¹ Deivid Mac Clelland

بعد از انقلاب اسلامی نیز برخی گروه‌ها با اسم احزاب اما در رفتار و عمل همانند قبایل و عشایر در صحنه سیاست و اجتماع عمل می‌کنند. تخریب، حذف، نبود تساهل و مدارا، مطلق‌نگری، خودمداری، قوم‌مداری و خویشاوندگرایی از خصوصیات بارز اغلب احزاب و گروه‌های سیاسی در ایران چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب اسلامی می‌باشد.

آن‌چه در این میان باعث استمرار فرهنگ سیاسی سنتی و عشیره‌ای در سرزمین بزرگ ایران طی نزدیک به سه هزار سال شده است حکومت‌هایی بوده‌اند که عمدتاً پایه اجتماعی و فرهنگ عشیره‌ای داشته‌اند. دلیل دوم، مبانی فرهنگی حکومت در طول ادوار تاریخی انتقال قدرت از یک عشیره به عشیره دیگر بود که منجر مشترک رفتاری در میان آنان پایدار می‌مانده است. هر چند عشایر از لحاظ منشاء اصلی ظهور جغرافیایی، تعداد، درجه جنگجویی و انتظام درون و قدرت اقتصادی متفاوت بودند اما در پاره‌ای از اصول وجودی و فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی از اشتراکات مهمی برخوردار بودند. استنتاج طبیعی بحث این است که فرهنگ سیاسی ایران طی قرن‌ها متحول نشده چرا که مبانی حکومت، قدرت و فرهنگ عشایری بوده است. از همین رو ضروری است که به اصول ثابت فکری، فرهنگی و اقتصادی برخاسته از عشایر بپردازیم. ویژگی‌های زیر میان عشایر قابل مشاهده می‌باشد:

- در چارچوب یک ایل آن چه ایجاد تعهد، مسئولیت و حتی وظیفه می‌کند و کنش‌های جمعی را شکل می‌دهد رابطه خویشاوندی است. مبنای قضاوت استدلال نیست، تجزیه و تحلیل منافع کل سرزمین نیست، بلکه صحت، حق و نوع برخورد بر مبنای خویشاوندی تعیین می‌شود.

- فرد به اعضای گروه و ایل و عشیره خود اعتماد دارد و خارج از آن را در دایره بی‌اعتمادی قرار می‌دهد این عدم اعتماد و احساس ناامنی، باعث می‌شود مشاغل و نقش‌های متعدد از حساس تا غیر حساس به گروه وفادار، معتمد و مطیع که به واسطه خویشاوندی این خصایص را با خود حمل می‌کنند واگذار شود. آثار این روابط اجتماعی در نهادها و سازمان‌های سیاسی دولت‌های ایران که عموماً مبانی عشیره‌ای و ایلی داشتند بدین صورت نمایان می‌شود که نقش‌ها و یادگیری‌های سیاسی و ائتلاف‌ها بر پایه روابط خویشاوندی، قومی، محلی و ایلی تحقق می‌یابد.

- هنگامی که ایلی به قدرت می‌رسد برای مدتی فرهنگ محلی خود را به فرهنگ عمومی تبدیل می‌کند اما این امر به واسطه قانون یا اجماع نظر نبوده بلکه بر مبنای زور و سرکوب صورت می‌گرفت. این که فرهنگ سیاسی ایران از ویژگی‌هایی مانند فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگرایی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزار فامیلی، بی‌قانونی، نبود تساهل و مدارا، خودمداری و خودکامگی و بحران هویت ملی دررنج بوده است، به نظر ریشه در ساخت عشیره‌ای این سرزمین پنهان دارد. مفهوم شهروندی در فرهنگ سیاسی ایران بسیار نوظاست و حتی به شکل ناقصی که به اجرا در آمده است کمتر از نیم قرن بیشتر عمر ندارد. تداوم این وضع فرهنگی (بی‌اعتمادی، حذف، تطمیع و سرکوب) برای قرن‌های متمادی

زمینه‌های ایجاد فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی سوءظن، فردگرایی منفی، خودمحوری سیاسی و نگرانی از اجماع نظر را پدید آورده است.

- روش حل اختلاف میان گروه‌ها، مذاکره و عرضه استدلال و تکیه بر حقوق و تداوم مذاکرات نبوده است، بلکه ایجاد وحشت، مالیات اجباری، اخاذی و تهاجم مال و املاک رقیب، مبنای حل اختلاف بوده است. غارت نه تنها دشمنی ایجاد می‌کند بلکه زمینه‌ساز کینه هم می‌شود که در فرهنگ سیاسی ایران از عناصر مهم رفتاری است.

- نبود هرم سیاسی معنادار و قانونی و تمایلات مرکز‌گریزی، فرایند شکل‌گیری اجماع نظر ملی حول و حوش مفاهیم کلان را دست کم به تاخیر انداخته است. قدرت‌های مرکزی برای آن که توان و موجودیت و مشروعیت مصنوعی خود را حفظ کنند بر روش‌هایی متصل شده‌اند که به طور عمده فرد محور و زور محور بوده و با فرهنگ قانونی و نهادسازی و قاعده‌مندی‌های پیشرفت‌سنجی نداشته است. مجموعه فرهنگ عشایری در واقع بر گستره سرزمین ایران سایه افکنده و حکومت‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است و فرهنگ سیاسی بومی، محلی و عشیره‌ای در مدت زمان متمادی به واسطه استمرار که داشته به فرهنگ سیاسی کل سرزمین ایران تبدیل شده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۶۸-۵۸).

- فرهنگ سیاسی ایران به رغم تحولات چشمگیر اقتصادی و اجتماعی و حتی شهری شدن عمده مردم ایران و ساختار حکومتی، دست نخورده باقی ماند و در عرصه سیاست بسیاری از خصوصیات عشیره‌ای مانند بی‌اعتمادی، خشونت و مشکل اجماع نظر و غیره تداوم پیدا کرد. هم‌چنان که میان عشایر فرهنگ خشونت، بی‌اعتمادی، یگانگی، نفی، خصومت، حذف و غارت جاری بوده است، در فرهنگ سیاسی نظام‌های سیاسی ایران نیز فرهنگ تفرقه و فقدان اجماع نظر و نفی و حذف مشاهده می‌شود. انقلاب اسلامی هم که شد استبداد از صحنه رفت ولی خودمداری و رفتارهای قبیله‌ای و عشیره‌ای ایرانیان کاملاً نرفت و همین مسئله مانع برخورداری ایرانیان از فهم جمعی و خرد جمعی شد (مرعشی، ۱۳۸۱: ۳۳۵).

- هر چند در دوره‌ای بعضی از ایرانیان از فرهنگ و حکومت ملی سخن رانده‌اند ولی عشیره‌ای عمل کردند و فرهنگ بی‌اعتمادی و حذف را مبنای رفتار خود قرار داده‌اند (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۹۶). به تدریج این گونه رفتارها به سطح پایین و توده مردم انتقال پیدا کرد و مبنای عمل و رفتار آن‌ها با حکومت و یکدیگر گردید. در دو قرن گذشته مرتب ساختارهای اجتماعی و نظام‌های سیاسی را عوض کرده‌ایم ولی شخصیت مخالف توسعه و قبیله‌ای هم‌چنان باقی مانده است. در کشور ما هر چند گروه‌های مختلف با افکار گوناگون وجود دارد ولی جالب توجه این است که این افکار مختلف منتهی به خلیقات و شخصیت متفاوت نشده است و در واقع با شرایطی روبرو هستیم که گروه‌های مختلف، اما با شخصیت‌های مشترک با یکدیگر رقابت می‌کنند. به عبارت دیگر افکار مدرن داریم و شخصیت و خلیقات غیرمدرن (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۱۸).

ساخت سیاسی

یکی از مهم‌ترین منابعی که به شکل و نوع فرهنگ سیاسی اثر می‌گذارد، نوع نظام سیاسی حاکم بر جامعه است. ارتباط دو سویه و متقابل فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی، باعث اثرگذاری عمیق این دو بر یکدیگر است. از این رو نظام سیاسی در شکل‌دهی به فرهنگ سیاسی یک جامعه مؤثر است؛ همان طور که فرهنگ سیاسی نیز در ایجاد مبانی که مشروعیت یک نظام را تعیین می‌کند تأثیر عمیق دارد.

حکومت استبدادی

در کلی‌ترین تعریف، حکومت استبدادی را می‌توان حکومت متمرکزی دانست که با فقدان یا ضعف شدید حاکمیت قانون، سیطره خودکامانه و سرکوبگرایی‌های را بر جامعه اعمال می‌کند. حاکم در نظام استبدادی خودمدارترین فرد است (مرادی، ۱۳۸۰: ۳۸).

بر نظام بی‌قانونی استبدادی، رابطه خدایگان بر بندگی حاکم است و در چنین نظامی یک خدایگان، و پادشاه وجود دارد و بقیه در هر جایگاهی از سلسله مراتب اجتماعی که باشند فقط پیرو و فرمانبردار هستند. در این رابطه خدایگان سمبل یگانه همه چیز است و همه چیز اساساً به نام او شناختنی است هر یقینی و تعیینی در حکومت استبدادی از او سرچشمه گرفته و یا به گونه‌ای منسوب به اوست. استمرار حکومت استبدادی از دوران باستان تا دوران معاصر هر چند با اشکال متفاوت و تغییراتی توأم بود اما بر خصیصه‌های کیفی ثابتی متکی بوده است. در حکومت استبدادی، حکمرانی کردن متکی به رأی دلخواه و تحمیلی حاکم مستبد و یا هر مرجعی است که قدرت استبدادی را اعمال می‌کند (مرادی، ۱۳۸۰: ۴۰-۴۳).

در سراسر تاریخ ایران شاهان خودکامه صاحب اختیار مال و جان مردم بوده‌اند. صدای دادخواهی و اعتراض آنان را در زندان‌های‌شان خفه کرده‌اند. حکومت‌های مطلقه «خداوندگاران» در ایران با بهره‌گیری از فره ایزدی که خود به خویشان نسبت داده و پشتیبانان قدرت خواه چاپلوس‌شان هم آن را تأیید کرده‌اند به بیدادگری خود مشروعیت بخشیده، غارت‌گری، کشورگشایی و خون‌ریزی‌ها کرده‌اند.

سرکردگان قبیله‌هایی که در ایران با سرنگون کردن سلسله‌های حاکم به قدرت رسیده‌اند به رسم قبیله‌های چپاولگر با این خاک و انسان‌های‌شان هم‌چون غنیمت جنگی رفتار کرده‌اند. آن‌ها در عین حال که به تدریج در سنت سیاسی به جای مانده مستحیل شده و خود را شاه خوانده‌اند و رابطه‌های برخاسته از قبیله را پاس داشته و بر این پایه افراد قبیله و فرقه خود امتیازهای ویژه بخشیده، مراقب آن بوده‌اند که قبیله‌های دیگر در جای خود نشسته باشند و همراه با رعایای دیگر وظیفه پشتیبانی و خاکساری خود را به جا آرند تا آرامش در ملک برقرار باشد (قهراری، ۱۳۷۷: ۱۴۰).

با ورود اسلام جامعه ایرانی به طور کامل دچار تحول ساختاری نگردید و هم‌چنان قدرت‌مداری دولت و شخصی بودن سیاست در قالب جدید خلافت تداوم یافت و بتدریج به سلطنت گرایید (امانیان، ۱۳۸۳: ۶۶). استبداد و اقتدارگرایی شاه چنان گستردگی یافت که هیچ راهی برای مشارکت سیاسی مردم در میان

نبود و به عبارتی فره ایزدی پادشاه، واجب‌الامر بودن فرمان او را در باور عوام و خواص هرگونه نوسازی سیاسی و دگرگونی اجتماعی را غیرممکن می‌ساخت. جامعه‌ایرانی با چنین میراث تاریخی فرهنگ، نتوانست معمای استبداد و هرج و مرج را بگشاید و پیوسته از یکی به دیگری می‌افتاد. هر چند فرهنگ سیاسی یک ملت، تحت تأثیر واقعیت‌های متنوعی شکل می‌گیرد و تحول می‌یابد اما واقعیت‌های تاریخ ایران نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی مردم به شدت تحت تأثیر نظام استبدادی قرار داشت (میری، ۱۳۸۰: ۳۹). در نهایت این که حکومت در ایران اعمال خودسرانه عناصر قدرت‌طلبی بود که بنا بر سلسله مراتب، از شه‌ریار تا کدخدای دهی حقیر را در بر می‌گرفت (فولر، ۱۳۷۳: ۶۱).

آثار و نتایج حکومت استبدادی

استبداد در جان و اندیشه هر ایرانی خانه کرده بود و از این سرچشمه واحد، نهرها و جریان‌هایی به تمام نواحی و شئون ملک و ملت سرازیر شد و به همه جا نشت و نفوذ کرد که کمتر کسی است که از آن تأثیر نپذیرفته باشد (بازرگان، ۱۳۵۰: ۲۶۰). در جامعه‌ای که تحت سلطه استبداد رشد می‌کند و تربیت می‌شود اکثر مردم به طور طبیعی خصلت مستبدانه پیدا می‌کنند و به یک دیکتاتور کوچک تبدیل می‌شوند و با سقوط مستبد بزرگ، جامعه گرفتار هزاران مستبد کوچکی می‌گردد که در پی سقوط سلطه‌گر اصلی قدرت یافته‌اند و آزادی را به معنی اجرای بی‌چون و چرای خواسته‌های خود می‌دانند و بدین‌سان جامعه به سوی نوعی هرج و مرج پیش می‌رود. از جمله نمونه‌ها، درگیری‌های بعد از سقوط رضاشاه و هم‌چنین درگیری‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. در جامعه‌ای که سال‌ها، بلکه در تمام طول تاریخ‌اش تحت سلطه استبداد شاهنشاهی زیسته و رشد یافته بود بیشتر مردم به طور طبیعی خصلت استبدادی پیدا کردند و روح حاکم بر جامعه در رفتار افراد آن متجلی شد و هر یک را به شاه کوچک تبدیل نمود. این فرایند زنجیره‌وار از بالا به نخبگان، دیوان‌سالاری و سپس به بدنه جامعه انتقال یافت و از طریق مجاری متعدد در افراد و در روابط اجتماعی و فرد جاگیر شد و بدین ترتیب مجموعه روابط اجتماعی خصلت استبدادی یافت (میری، ۱۳۸۰: ۷۹).

تجربه تاریخی استبداد در ایران نشان می‌دهد که برای هیچ کس امنیت نبود و موقعیت افراد همیشه متزلزل و بی‌ثبات بود. در چنین شرایطی افراد نسبت به مقام مافوق اصولاً بدبین می‌شوند و چنین افرادی ویژگی‌های خاص دارند، از جمله «درون‌گرا، سازگار، بدبین، بی‌ثبات، سطحی، تسلیم، بدگمان، شکست خورده و دارای ضعف عقلانی و ...» (شریعت‌مداری، ۱۳۶۹: ۱۹ و ۲۸). در این فضا روحیه اقتدارگرایی و شیفتگی به قدرت تقویت می‌شود و علاقه مفرط به داشتن یک تکیه‌گاه، توسعه می‌یابد. به همین علت در فرهنگ ایرانی، زور و قدرت بیش از هر چیز دیگری اهمیت یافت. به قول جلال آل‌احمد «ملتی که هزاران سال به روش خودکامگی اداره شده است در طول این مدت دراز، انفرادی به بار آمده است و به تقیه عادت کرده است و در خود فرو رفته و استر ذهبک و ذهابک و مذهبک» دقیقه به دقیقه پیش چشم

دارد و از همه چیز می‌ترسد ... خودکامگی با تمام مظاهر، نفس او را بریده‌است (آل‌احمد، ۱۳۵۷: ۹۶). اما روی دیگر سکه آن است که «انسانی که گرفتار ترس است یک سره طالب قدرت است، آن هم قدرت تام، چرا که در قاموس او قدرت تقسیم شده معنی ندارد. او باید صاحب تمام قدرت باشد، یا عاجز و ناتوان» (اشپربر، ۱۳۶۳: ۲۷).

نظام سیاسی قاجار که بر استبداد و فرهنگ عشیره‌ای بنا شده بود در تثبیت و تداوم فرهنگ سیاسی عشیره‌ای که مشخصات آن را پیشتر بر شمردیم نقش اساسی داشته است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۹۹). فرهنگ سیاسی پهلوی اول تفاوت چندانی به لحاظ محتوایی با فرهنگ سیاسی قاجار نداشت. فرهنگ سیاسی استبدادی در شکلی نو هم چنان ادامه پیدا کرد و تجربه قاجار با شکل متفاوت اما محتوایی مشابه تکرار شد (همان: ۱۰۹). اگرچه در نظام سیاسی جدید ایران (دوره پهلوی دوم) رفتار فرهنگ سیاسی عشیره‌ای در میان زمین‌داران، خان‌ها، کلانترها و ریش سفیدان مشاهده نمی‌شود اما بحث این است که در فقدان ساختار مدنی و معقول سیاسی، فرهنگ سنتی هم چنان ادامه می‌یابد و حتی در زندگی شهری با الفاظ جدید و مقبول بین‌المللی و زبان حقوقی، حیات خود را استحکام می‌بخشد.

هرچند دوره ۳۲-۱۳۲۰ دوره مناسبی برای حرکت در مسیر تغییر کیفی و نهادینه کردن فرهنگ سیاسی عقلایی در ایران بود اما قطبی بودن دیدگاه‌ها و منافع و دخالت شاه و بیگانگان، وضع نابسامانی در صحنه سیاسی و اجتماعی به وجود آورد که منجر به کودتای ۱۳۳۲ و آغاز دیکتاتوری محمدرضا شاه شد. بدین صورت تاریخ ایران بار دیگر تکرار شد و عصر تبعیت و اهلیت و سرکوب سیاسی و فرهنگ سیاسی تملق، فردمحوری، خودمداری و خودکامگی و حذف و تخریب و غیره برای ۲۵ سال دیگر ادامه یافت. رفتار پهلوی دوم نیز همانند شاهان قاجار بود (همان: ۱۲۷).

بدین ترتیب دوران سلطنت قاجاریه، رضاشاه و محمدرضا شاه، حاکمیت بلا منازعه آن‌ها و سلطه همه جانبه نظام سیاسی، هویت خاصی بر فرهنگ سیاسی مردم داده بود. در این وضعیت، نظام سیاسی و عناصر تشکیل دهنده آن یعنی شاه و نخبگان سیاسی در کنار تحکیم موقعیت خود، خالق موقعیتی هستند که شهروندان، اخلاق و روحیات آن‌ها را بدون کوچک‌ترین واکنش بپذیرند. مردمی که بدین صورت تربیت می‌شوند، خصلت‌های اقتدارگرایانه نخبگان را می‌پذیرند و به یک شاه کوچک تبدیل می‌گردند. در نتیجه آن در جامعه با هزاران شاه کوچک با رفتار خودمحوری، خودمداری و خودکامگی مواجه هستیم. به عبارت دیگر همان گونه که خلق و خوی شاهان سرایت می‌کند و اطرافیان و مشاوران او احساس شاهی می‌کنند به همان نسبت خلیات آن‌ها به شهروندان نیز انتقال پیدا می‌کند (شریف، ۱۳۸۰: ۴۵).

مردمی که سال‌های مدید تحت سلطه اقتدارگرایان زندگی کرده و تربیت شده‌اند به صورت طبیعی خصلت استبدادی پیدا می‌کنند. روح حاکم بر مردم در رفتار، اخلاق و روحیات آن‌ها متجلی می‌شود. خلاصه آن که نظام سیاسی در پوشش جامعه‌پذیری می‌تواند بفرهنگ سیاسی مردم اثراتی چون فردگرایی، مسئولیت‌گریزی، عاقبت‌طلبی، خشونت‌گرایی سیاسی، قدرت‌گرایی، نفع‌طلبی، خودمحوری، بدبینی و

بی‌اعتمادی، عدم تساهل و مدارا و اجمالاً تمام خلیقات دستگاه حکومتی را بر جای بگذارند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۶۴۳-۱۶۴۳). در حالی که انقلاب اسلامی سال ۵۷، تجلی‌گاه عقلانیت فرهنگی و به گفته امام راحل، انقلاب در فرهنگ و اعتقادات مردم است متأسفانه با مرور زمان روی این ایده و تفکر کمتر تأکید گردیده است (امانیان، ۱۳۸۳: ۷۰).

استبداد به عنوان یک متغیر اصلی، رفتاری را در مردم ایجاد کرده که به خصلت دائمی مردم ایران تبدیل شده است و آن خودمداری و رفتار قبیله‌ای و عشیره‌ای است. درست است که این حاصل استبداد است ولی در حیات تکاملی ایران، خود به عنوان یک متغیر اصلی دارای نقش شده است، به گونه‌ای که وقتی پس از انقلاب اسلامی استبداد حذف می‌شود اما بازهم نحوه رفتار ایرانیان حذف نمی‌گردد (مرعشی، پیشین: ۳۳۵).

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران تمام نیرو و تلاش نخبگان جهت کنترل و مدیریت جنگ و بسیج همگانی برای جنگ با عراق بود. با پایان یافتن جنگ و روی کار آمدن دولت هاشمی رفسنجانی و تأکید وی بر توسعه اقتصادی تا حدودی عقلانیت اقتصادی حاکم گردید و از عقلانیت فرهنگی و سیاسی به دور ماند. به طوری که هاشمی رفسنجانی صریحاً اعلام کرد که در کابینه‌اش نیازی به وزرای سیاسی ندارد و تنها نیازمند وزرای اقتصادی و فنی می‌باشد (امانیان، ۱۳۸۳: ۹۵ و ۷۰).

با روی کار آمدن دولت اصلاحات به ریاست سید محمد خاتمی با گفتمان مردم‌سالاری دینی، امید بر آن بود که فرهنگ سیاسی سنتی و قبیله‌ای از جامعه ایرانی رخت بر بندد ولی تحقق مردم‌سالاری دینی، فرهنگ سیاسی خاص خود را می‌طلبید که با فرهنگ سیاسی غالب در ایران سنخیت و تناسبی نداشت. به عنوان مثال با گستراندن آزادی در جامعه بدون مقدمه چینی در چنین فرهنگی، موجب گسترش بی‌بند و باری، فساد اجتماعی و غیره گردید. هم‌چنین این گفتمان بدون اجماع نظر با جناح رقیب حاکم شد و طبیعی است که با پایان یافتن این دوره، این گفتمان جای خود را به گفتمان دیگر خواهد داد.

در واقع خاتمی به موضوع توسعه سیاسی به عنوان یک کار فرهنگی نگاه نکرده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۳۸۷-۳۸۶). حقیقت مطلب آن است که اکنون بازی همان بازی قدیمی است با این تفاوت که عناصر جدیدی در آن شرکت دارند به عنوان مثال به جای قبایل و عشایر، احزاب و گروه‌های جدید به وجود آمدند. معانی و الفاظ یک شاعر فارسی این امر را خاطر نشان می‌کند که ممکن است معنای کهنه در قالب واژگان نو ریخته شود (لرنر، ۱۳۸۳: ۵۵۲). در واقع در کشوری زندگی می‌کنیم که بسیاری از افراد حاملان افکار مدرن ولی دارای خلیقات سنتی و عشیره‌ای هستند و آن گونه عمل می‌کنند.

تاریخ ایران نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی مردم ایران به استثنای برهه‌های بسیار کوتاهی از تاریخ این سرزمین کهن و باستانی بر جدایی، خصومت و آشتی‌ناپذیری، نظم ستیزی و قانون‌گریزی استوار بوده است. در تاریخ مردم ایران به ندرت می‌توان به شواهد و اسنادی برخورد کرد که نشان از تجانس، همگرایی، وفاق، مسالمت و وحدت داشته باشد (فرخجسته، ۱۳۸۶: ۳۴۰).

تبیین اصول و اهداف فرهنگ سیاسی در ایران

سیاست فرهنگی، سیاست انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی بدین معناست که فرهنگ اسلامی، مبنای کلیه شئون فردی و اجتماعی کشور است. سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی مأخوذ از جهان بینی و انسان‌شناسی اسلامی و مبتنی بر مبانی و مفاهیمی است که به عنوان اصول سیاست فرهنگی در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسیده است (اصول و سیاست‌های فرهنگی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۷۱)، و عبارتند از:

۱. حاکم بودن بینش توحیدی بر تمامی شئون و عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی و نقش و تأثیر بنیادی اعتقاد به اصول و فروع دینت مانند وحی، نبوت، امامت، عدالت، معاد، تبری و تولی در جامعه اسلامی.
۲. جاودانگی وجود انسان و کرامت و شرافت ذاتی او، به عنوان خلیفه‌الله و امانت‌دار خداوند، صاحب اراده و اختیار، دارای قدرت تعقل و انتخاب در تعیین سرنوشت خود، و نیز نقش عقل و تجربه در استمرار حرکت تکاملی وی.
۳. برخورداری انسان از فطرت الهی که مایه رشد و خیر و صلاح او است.
۴. سرشت مادی و معنوی بشر و قابلیت رشد و شکوفایی وی در همه وجوه و زمینه‌های فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، جسمی و روحی، عقلی و عاطفی.
۵. خیرخواهی، کمال‌جویی، آرمان‌خواهی، ظرفیت علمی نامحدود و کشش فطری انسان به سوی علم، زیبایی، تقدیس و پرستش.
۶. زاینده‌گی و قدرت ایمان در خلق ارزش‌های معنوی و فضایل اخلاقی و ایجاد روحیه استقلال، حریت، عزت نفس و تحکیم مناسبات انسانی در جامعه.
۷. و بالاخره تأثیرپذیری انسان از محیط اجتماعی خود و مسؤولیت نظام اسلامی در سالم‌سازی محیط، تحقق قسط و عدل، تأمین حق مشارکت مردم در همه امور با توجه به لزوم زدودن علل و عوامل زمینه‌ساز کفر و نفاق، فقر و فساد، ظلم و استبداد.

اهداف سیاست فرهنگی

اهدافی که می‌تواند مورد توجه مسئولان امر قرار گیرد بدین شرح است:

۱. بازشناسی و ارزیابی موارث و سنن تاریخی و ملی در عرصه‌های مختلف دینی، علمی، ادبی و هنری و فرهنگ عمومی، و نگاهبانی از مآثر و موارث اسلامی و ملی و حفظ و احیاء دستاوردهای مثبت و ارزش‌مند تمدن اسلام در ایران.
۲. ارتباط فعال با کشورها و ملت‌ها و تحکیم پیوند مودت و تقویت همبستگی با مسلمانان و ملل دیگر جهان.
۳. شناخت فرهنگ و تجربه‌های بشری و استفاده از دستاوردهای علمی و فرهنگی جهانی و با بهره‌گیری از کلیه روش‌ها و ابزارهای مفید و مناسب.
۴. تحکیم وحدت ملی و دینی با توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی و تلاش در جهت حذف موانع وحدت.
۵. تلاش مستمر در جهت رشد علمی، فرهنگی و فنی جامعه و فراگیر شدن امر سواد و تعلیم و تربیت.
۶. ترویج روحیه قیام به قسط و عدالت اجتماعی.
۷. ارزش دادن به کار و اهمیت بخشیدن به تلاش و کوشش در جهت استقلال و خود اتکایی در عین التزام به کفاف، قناعت و مبارزه با روحیه اسراف و تبذیر.
۸. گسترش زمینه مشارکت

و مباشرت مردم در امور فرهنگی، هنری و علمی و همچنین حمایت از فعالیت‌ها و اقدامات غیر دولتی به منظور همگانی شدن فرهنگ و توسعه امور فرهنگی با نظارت دولت. ۹. گسترش روحیه نقد و انتقادپذیری و حمایت از حقوق فردی و اجتماعی برای دعوت به خیر و همگانی شدن امر به معروف و نهی از منکر بر مبنای حکمت، موعظه حسنه، شرح صدر و جلال به آن چه احسن است.

آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی در ایران

جامعه ایرانی به دلایل بی شماری امروز یکی از پیچیده‌ترین جوامع جهان را تشکیل می‌دهد که تراکم افزوده شدن، و انباشت لایه‌های متعددی از مشکلات و تنش‌ها و تقابل‌های گاه آشتی‌ناپذیر در آن موقعیت بسیار بغرنجی را در آن به وجود آورده است. از این رو شاید ادعایی مبالغه‌آمیز نباشد که ایران امروز را بتوان یکی از بزرگ‌ترین آزمایشگاه‌های روابط و مناسبات اجتماعی و یکی از گلوگاه‌های حساس تاریخی و فرهنگی در جهان به شمار آورد که سرنوشت آن می‌تواند به بسیاری از پرسش‌های اساسی در روابط کنونی در جهان پاسخ دهد. هم از این روست که بسیاری از پژوهشگران اجتماعی اعم از جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و روان‌شناسان و به طور کلی فرهنگ‌شناسان از سراسر عالم تمایل به آن دارند که به ایران سفر کرده و این جامعه پر شور و شکوفا و در عین حال پر تنش و تناقضش را از نزدیک ببینند و حتی آن‌ها که چنین اقبالی را نمی‌یابند، از ایرانی و غیر ایرانی هر سال صدها مقاله و کتاب را به کشور ما اختصاص می‌دهند. ایران در طول تاریخ به دلایل مشکلات بسیاری که بیشتر ناشی از عوامل داخلی است از فرهنگ سیاسی مداوم برخوردار نبوده است که این مشکلات را می‌توان در سه سطح: ۱. سطح فرد؛ ۲. سطح ماهیت روابط میان شهروندان؛ و ۳. سطح ساختارها، بررسی کرد.

۱. سطح فرد:

- احساسی و هیجانی بودن فرد
- غرور کاذب
- کم فکر کردن
- گوش نکردن به دیگران
- کم حوصلگی در تحلیل و شناخت
- منفی بافی
- تفاوت قابل توجه میان ظاهر و باطن
- فرصت‌های بسیار محدود برای رشد فرد
- عدم تساهل و صعه صدر

۲. سطح ماهیت روابط میان شهروندان:

- ضعف در حاکمیت شایسته‌سالاری
- احترام قائل نبودن واقعی برای دیگران

- نگاه ابزاری به دیگران
 - ضعف در پیگیری اهداف جمعی
 - آشنا نبودن با قواعد رقابت
 - نپذیرفتن تفاوت‌های یکدیگر
 - خشونت سیاسی
 - سیاست‌گریزی
 - بی‌اعتمادی سیاسی
 - ظرفیت فهم منافع و خواسته‌های دیگران
 - اولویت خواسته‌های فردی بر خواسته‌های جمعی
 - بی‌اعتمادی و استفاده از روش تخریب دیگران
۳. سطح ساختارها:
- فرهنگ عمومی غیر عقلایی
 - دولتی بودن نظام اقتصادی

- بی‌ثباتی نظام اجتماعی (سریع‌القلم، ۱۳۷۱: ۱؛ قاضی‌زاده، ۱۳۸۰: ۳۵).

عوامل مختلفی در شناسایی آسیب‌های فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد که متناسب با دوره‌های مختلف می‌باشد. مهم‌ترین مسئله‌ای که ممکن است دغدغه فرهنگ سیاسی را ایجاد کند منبع فرهنگ سیاسی و این که چه نهاد و آیا افرادی خود را داعیه فرهنگ‌ساز می‌دانند؟

ایران نیز مانند هر نظام سیاسی دیگر بین دولت و ملت انگاره‌ها و تصوراتی وجود دارد که متناسب با آن سیاست‌هایی اتخاذ می‌گردد و روابط بین دولت و ملت بر اساس این انگاره‌ها و تصورات می‌باشد اما باز جای سؤال است که آیا فرهنگ سیاسی توسط کسانی که سیاست را ایجاد می‌کنند ایجاد می‌شود. هر چند که هدف این مقاله آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی است اما پرداختن به این مسائل همراه با نوعی ملاحظات می‌باشد. از این رو اولین قدم در بحث آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی، آسیب‌شناسی سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در کشور می‌باشد که به آن پرداخته می‌شود:

آسیب‌شناسی سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی

در ایران مطالعات سیاست‌گذاری چندان عمومی نیست و در سال‌های اخیر توجه به این امر گسترش یافته است ولی در نهایت چیزی فراتر از کلی‌گویی نیست (اشتریان، ۱۳۸۵)، و به دلیل این کلی‌گویی اجرای سیاست‌ها نیز به صورت سیستمی مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد. از سوی دیگر یک چارچوب نظری و برنامه‌ریزی مشخصی نیز برای اجرای سیاست‌ها وجود ندارد که این سبب تعارض در اهداف می‌شود (همان).

بسیاری از برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته فاقد ساختار فنی هستند تا بر اساس آن بتوان راهکارهای اجرایی داد. در واقع سند چشم‌انداز، سیاست‌های کلی، قانون برنامه، سندهای توسعه بخشی و فرابخشی همه وجود دارند، اما آن‌گاه که می‌خواهیم آن را عملیاتی کنیم، دستورالعمل صریح سیاسی در دست نداریم. تعیین مشکل نیز یکی از ضروریات مهم است که باید مورد توجه قرار گیرد چرا که بسیاری از سیاست‌گذاران بدون توجه به مشکلات عینی و مسائل موجود و صرفاً با اتکا به آمال و آرزوها و ایدئولوژی خود به تعیین هدفی غیر دقیق و سپس به سیاست‌گذاری جهت دستیابی به هدف مورد نظر می‌پردازند. غافل از این که سیاست‌گذاری بدون توجه به واقعیات موجود، مشکلات عینی، مسائل بومی و ویژگی‌های محیطی می‌تواند به ناکجاآباد منتهی شود و هیچ نتیجه عملی در بر نداشته باشد (اشتریان، ۱۳۸۲). از این رو شناخت مشکل، تحلیل درست مشکل و ارائه راه‌حل و راهکار از اهمیت اساسی برخوردار می‌باشد و سیاست‌گذاری فرهنگی طبیعتاً می‌بایست از منظر فرهنگی به مسائل نگاه کند و از همان منظر نیز وظایف خود را بازشناسی کند. در مبحث سیاست‌گذاری، می‌توان دو نوع سیاست فرهنگی را از هم تفکیک کرد. در سیاست فرهنگی سنتی، هدف ارائه خدمات فرهنگی به گروه‌های خاص اجتماعی است اما در سیاست فرهنگی جدید هدف، همگانی کردن فرهنگ و افزایش مشارکت شهروندان در تولید و خلاقیت فرهنگی است. سیاست فرهنگی سنتی نه با هدف ما از برنامه‌ریزی انطباق دارد و نه با مقتضیات و شرایط دنیای امروز؛ لذا باید به فکر برنامه‌ریزی فرهنگی در قالب سیاست فرهنگی جدید باشیم؛ یعنی باید به همگانی کردن فرهنگ در چارچوب برنامه‌ریزی جامع فرهنگی و آموزشی بیندیشیم و به ویژه باید توجه داشته باشیم که سیاستی را برگزینیم که به وجوه زمینه‌ساز فرهنگی توجه نماید و جامعه را برای تحولاتی که در پیش دارد آماده کند، زیرا آماده‌سازی جامعه برای رسیدن به اهداف فرهنگی، اقتصادی و نظایر آن، در گرو توجه به این وجوه زمینه‌ساز است؛ از سوی دیگر زمینه تحقق ارزش‌های متعالی مربوط به این قلمرو در حوزه فرهنگی محصور نمی‌ماند، بلکه در رابطه تنگاتنگ با حوزه‌های دیگر، به ویژه بخش‌های اقتصادی و سیاسی جامعه قرار می‌گیرد؛ از این رو، در شرایط کنونی جامعه ما توجه به برنامه‌ریزی جامع فرهنگی - آموزشی در قالب سیاست همگانی کردن فرهنگ و به عنوان جزئی از برنامه توسعه ملی که با تمام حوزه‌های کشور در ارتباط است، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

آسیب‌های نگرشی

یکی دیگر از بحث‌های آسیب‌شناسی فرهنگی تفاوت نگرشی بین دولت و ملت و هم بین خود اعضای دولت است. آن چه که باعث تفاوت نگرش می‌شود تفاوت مصالح عمومی با منافع ملی، فقدان وحدت‌نظر در حوزه فرهنگ، نارسایی در اولویت ارزش‌ها.

- تفاوت مصالح عمومی با منافع ملی: در ایران جای این سؤال مطرح است که آیا تعریفی هماهنگ از مصالح عمومی و منافع ملی نزد تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران وجود دارد؟

تعریف و تدوین مصالح عمومی و منافع ملی عرصه را برای شکل‌گیری مرجعیت‌های پایدار و هماهنگ سیاست‌های عمومی می‌گشاید. مرجعیت‌ها تصاویری است از واقعیت که زمینه‌ساز کنش و عمل دولتی می‌شوند. پرداخت و بازپرداخت مرجعیت‌ها حاصل فعالیت واسطه‌هایی است که با درکی صحیح از مصالح عمومی و منافع ملی زمینه‌ساز سیاست‌های عمومی خردمدار و تغییرات تدریجی پایدار می‌شوند. تعلق سازمانی واسطه‌ها را در درون و بیرون دولت باید جستجو کرد (وحید، ۱۳۸۳).

- فقدان وحدت‌نظر در حوزه فرهنگ: دست‌یابی وحدت رویه و انسجام جامع و کامل در عرصه فرهنگ کار مشکلی است. در بحث فرهنگ مشکل مفهومی و نظری و هم مشکل مصداقی وجود دارد. اساسی‌ترین رسالت علما، دانشمندان و مدیریت فرهنگی کشور این است که در جهت ایجاد وفاق و وحدت‌نظر در حوزه فرهنگ تلاش کنند. چشم‌انداز مبهم و نامشخص در عرصه فرهنگی تبعات نامناسبی دارد که سیاست‌گذاران فرهنگی کشور باید به آن‌ها توجه داشته باشند (همان).

- نارسایی در اولویت ارزش‌ها: در سیاست‌گذاری «اولویت» در ارزش‌ها مطرح نیست. ما می‌خواهیم ارزش‌های متفاوتی (نه متعارض) مثل عدالت، اشتغال، تورم، امنیت، آزادی و ... را با هم داشته باشیم. این اصلاً شدنی نیست. زیرا جمع این‌ها با یکدیگر بسیار مشکل است.

در سیاست دولتی لحظات بحرانی و حساسی فرا می‌رسد که به ناچار باید اولویت‌بندی کرد. لذا باید سلسله مراتبی وجود داشته باشد. ما نمی‌توانیم هم سرمایه‌گذاری را رواج دهیم هم عدالت اجتماعی را مستقر کنیم و هم اشتغال ایجاد کنیم. به هر حال یکی دیگری را نقض می‌کند (همان).

رابطه فرهنگ سیاسی با فرهنگ عمومی

در طول بعضی از دوران تاریخی ایران ما شاهد این امر هستیم که دولت نیاز اساسی جامعه را نیاز اقتصادی می‌داند، از این رو غافل از نیاز سیاسی جامعه می‌ماند و این مانع سهیم‌شدن جامعه به ویژه طبقه متوسط در قدرت می‌باشد و آن چه که باقی ماند بی‌اعتمادی است چرا که جامعه با این تصور که ممکن است نیازهای ملی تأمین نشود خود را از سیاست و تصمیم‌های سیاسی کنار می‌کشاند. بنابراین، این سوال که چگونه می‌توان یک سیستم سیاسی پایدار را از دل نا آرامی‌ها شکل داد به سوال اساسی پیش روی تحلیلگران مبدل شده است. سیستمی که قادر باشد ضمن تأثیرگذاری و جهت‌دهی به تقاضاها و خواسته‌های روزافزون ملی و بین‌المللی. آن‌ها را به دامنه تغییرات و تحولات اجتماعی جامعه پایدار همسو نموده و به بهره‌برداری ملی از آن‌ها بپردازد.

فرهنگ سیاسی جهت‌گیری ذهنی ملت‌ها، گروه‌های اجتماعی یا افراد به سیاست درست و تا حدی الگوی‌های رفتار سیاسی را شکل می‌دهد، نظام باورهای مذهبی، نمادهای بیانی، ارزش‌های اجتماعی، ادراک ذهنی از تاریخ و سیاست، ارزش‌های بنیادین چگونگی بازنمایی احساس، معرفت‌ها و تعاملات

سیاسی که محصول تجربه خاص تاریخی ملت‌های و گروه‌هاست و چهارچوب بازخوردی و رفتاری که نظام سیاسی در آن جای گرفته است را می‌توان در مفهوم نسبتاً گسترده فرهنگ آن جای داد. در تعریفی دیگر می‌توان فرهنگ سیاسی را مهم‌تر از فرهنگ عمومی دانست و در واقع انعکاس فرهنگ عمومی را در فرهنگ سیاسی جامعه می‌توان مشاهده کرد. به عنوان نمونه بی‌اعتمادی ممکن است یکی از مولفه‌های رفتاری ما ایرانیان در فرهنگ عمومی باشد که تجلی آن را با کمی دقت می‌توان در فضای سیاسی بین سیاستمداران مشاهده کرد (سایت خبری تحلیلی ایران دیپلماتیک، ۱۳۹۰).

بنابراین برای صدور تحلیل فضای سیاسی یک جامعه می‌بایست که به تحلیل همه ابعاد موجود در فضای جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، هنر و ارتباطات یک جامعه پرداخته شود و به درک درستی از فضای فرهنگ سیاسی و روند مورد نظر سیاسی رسید.

دولت و فرهنگ سیاسی

یکی از وظایف دولت‌ها این است که فرهنگ سیاسی حاکم را اصلاح کند اگر این آموزش انجام نشود جامعه خودش این کار را می‌کند؟ جامعه ما به شکل مثبت از فرآیند جهانی تأثیر می‌گیرد؟ می‌توان گفت در این زمینه دو بحث وجود دارد. یکی این که ما چه قدر در ایجاد، تغییر و کاهش آسیب‌های فرهنگ سیاسی، نیروی آگاه صاحب اختیار داریم که مثلاً دولت نام دارد و قرار است دست به اصلاح بزند؟ دولت ابزارهایی اعم از آموزش و پرورش، دانشگاه و رسانه را در اختیار دارد. نمی‌گوئیم با وجود این ابزارها، نباید برای آن نقش قایل شد و رسانه‌ای مثل تلویزیون نقش عمده‌ای دارد، اما آن چه به عنوان اهداف مستقیم از پیش تعیین شده در این رسالت آموزشی وجود داشته و قرار به پیاده شدن بوده در جامعه پذیرفته نشده است و اتفاقاً همین جاست که می‌گویند نسل امروز که باید تحت تأثیر سیاست‌های کلان این ابزارها باشد، چرا به آن توجهی ندارد؟ جامعه بر اساس آگاهی‌ها و اراده‌اش تغییراتی را در فرهنگ سیاسی ایجاد کرده است. نتیجه ناخواسته این اتفاق حاصل از فعل و انفعالاتی است که این نیرو در کنار مؤلفه‌های دیگر آن را شکل داده است. شاید به همین دلیل است که جامعه ایرانی گاهی خیلی هوشمندانه عمل می‌کند و گاهی آرام و گاهی خشن موضع می‌گیرد. این جزو تجربه اوست و باید اجازه داد تا آن را صورت دهد. پس این طور نیست که این تجربه متأثر از دولت باشد و همچنین این طور هم نیست که هیچ تأثیری نپذیرد. وقتی می‌گوییم ایران متن بزرگ‌تر از خود است، این یعنی دولت، کارگزار اصلی نیست.

آموزش و فرهنگ سیاسی

نقش آموزش در فرهنگ سیاسی چیست و آیا می‌توان با آموزش شرایط را برای بهبود فضای سیاسی فراهم آوریم؟

ما در جامعه‌شناسی مفهومی به نام اجتماعی شدن داریم که دوره‌های گوناگون سنی را برای ورود افراد به جامعه و نقش‌پذیری در آن مشخص می‌کند. در این بخش به این مطلب اشاره می‌شود که افراد از سنین پایین و در دوران مدرسه باید نحوه برقراری ارتباط با دیگران و تعامل با آنان را بیاموزند که در آینده با مشکلی مواجه نشوند. اما اگر این آموزش به نحو درست در مدارس داده نشود و بچه‌ها به دانشگاه وارد شوند این تضاد آموزشی قابل درک خواهد بود و بسیاری با این مسایل درگیری پیدا می‌کنند. کم‌کم نوعی تغایر و تقابل میان فرهنگ‌ها و نسل‌ها، سطوح مختلف جامعه و حتی شهر و روستا ایجاد می‌شود. در نتیجه حالت آنومی در جامعه ایجاد می‌شود (فرد در جامعه نمی‌تواند هنجار معینی بپذیرد) و دیگر فرد نظر شخصی درباره حوادث اطرافش ندارد. البته در جامعه ما که به دلیل نبود برنامه آموزشی مناسب، فرد اگر با شرایط دوگانگی هنجار روبرو شود باید به آن اجازه بحث داده شود و به طور کلی باید درباره هنجارهای گوناگون به خصوص سیاسی بحث و تبادل نظر صورت گیرد. ما شاهد آن هستیم در بسیاری جوامع بسیار به حل این گونه معضلات پرداخته‌اند و به عقاید افراد بها می‌دهند. بنابراین در چنین حالتی در رابطه با نظام سیاسی به سوی حالت آنومی حرکت می‌شود و بسیاری افراد، درباره فعالیت سیاسی، حزب‌گرایی و ورود به احزاب دچار یک نوع بی‌هنجاری می‌شوند و همین شرایط همانند سم در جامعه تزریق می‌شود و با ممانعت‌ها تلفیق شده و فضای نامناسبی ایجاد می‌کند، عدم رعایت قانون، عدم رعایت عدالت اجتماعی و ... در تشدید این بحران نقش فراوانی خواهند داشت و در آن صورت خروج از بحران پیش آمده بسیار دشوار خواهد شد.

برای جلوگیری از پیشرفت این نابسامانی و جلوگیری از رسیدن به حالت آنومی در میان اقشار جامعه چه باید کرد؟

برای جلوگیری از پیشرفت این نابسامانی باید از همین دانشگاه‌ها و همین رشته‌ها که امروز آن را بی‌اهمیت می‌دانند استفاده کرده و به جای حذف آن با کمکش به تحقیق و بررسی این شرایط پردازند و با کمک فارغ‌التحصیلان و مشاوره با نخبگان این رشته‌ها راهکاری مناسب برای آن بیابند و مانعی در برابر این اجتماعی شدن نابسامان شوند. مطمئناً اگر جامعه از درون در برابر این آنومی نایستد از بیرون و با فشار از بالا به نتیجه‌ای نخواهد رسید. پس آسیب‌های فرهنگ سیاسی چیزی فراتر یا بیگانه با شرایط جامعه ما نیست بلکه به دلیل رفتار سیاسی اشتباه ما، ایجاد بستر نامناسب در رابطه با برخورد فرد با سیاست و عدم اجتماعی شدن صحیح افراد، فرهنگ سیاسی در جامعه در مسیری نامناسب قرار گرفته است و به سوی بی‌هنجاری می‌رود. در چنین شرایطی افراد به سوی مسیر مشخصی نمی‌روند و به دور خود می‌چرخند و به قول معروف سرشان به سنگ می‌خورد حتی اگر در قبال مسایل دیگر، دولت خوب فعالیت کند، شکم

مردم سیر شود، مصرف‌گرایی افزایش یابد یا ماشین بسیار در اختیار مردم قرار گیرد اما به دلیل نبود فرهنگ مناسب مطمئناً با مشکل مواجه می‌شود.

راهبردهایی جهت گسترش فرهنگ سیاسی در ایران

با توجه به نظام سیاسی کشور راهبردهایی برای گسترش فرهنگ سیاسی در کشور می‌توان در نظر گرفت که در زیر بیان می‌شود:

محوریت دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی

نظریه‌ای که معتقد به نقش محوری دولت در سطح توسعه و کلان برنامه‌ریزی فرهنگی است، دولت را به عنوان مرکزیت نظام اجتماعی مبتنی بر بنیان دینی و به طور مشخص، دین اسلام مطرح می‌سازد. در این دیدگاه، دولت به عنوان بزرگ‌ترین نهاد در نظام موازنه اجتماعی مسئولیت سرپرستی تکامل ساختارهای اجتماعی را بر عهده دارد. لذا دولت نه تنها «متولی تکامل فرهنگ، بلکه سرپرست رشد و تکامل تمامی ابعاد اجتماعی» حیات بشری است و به همین دلیل، اصولاً برنامه‌ریزی‌های فرهنگی نه تنها جدا و مستقل از تأثیرات دولت نیستند، بلکه به دلیل جایگاه ولایتی و هدایتی خاصی که برای دولت ترسیم می‌شود، حوزه فرهنگ و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی به نحو گسترده‌ای تحت تأثیر این نهاد اجتماعی قرار دارند.

البته این بدان معنا نیست که یک نوع دیگر از دیکتاتوری و سلطه‌گری هر چند اقتصادی نباشد بر تکامل فرهنگی حاکم گردد، زیرا فرهنگ اسلامی یعنی فرهنگ گرایش‌های روانی و اعتقادی جامعه بر پایه آزاداندیشی عرفانی، فلسفی، فقهی و تجربی استوار است. ساختار فرهنگی اسلامی به هر درجه از رشد و کمال که برسد خود را مطلق نمی‌انگارد و در همه مراتب توسعه، زمینه بحث و فحص علمی را نمی‌بندد.

راندمان فعالیت‌های فرهنگی

راندمان فعالیت‌های فرهنگی دولت عبارتند از:

۱. در سطح خرد

- توسعه و هماهنگ‌سازی گمانه‌ها و نظام احتمالات در مفاهیم اعتقادی، نظری و کاربردی
- توسعه و هماهنگ‌سازی گزینش گمانه‌ها در مفاهیم اعتقادی، نظری و کاربردی
- توسعه و هماهنگ‌سازی پردازش مفاهیم اعتقادی، نظری و کاربردی.

۲. در سطح کلان

- مدیریت بر پیدایش سرعت احتمالات و گمانه‌زنی
- مدیریت بر پیدایش دقت گزینش و انتخاب احتمالات

- مدیریت بر پیدایش تأثیر پردازش اطلاعات در عینیت.

۳. در سطح توسعه

- توسعه صیانت اجتماعی، فرهنگی

- توسعه عدالت اجتماعی، فرهنگی

- توسعه اعتماد اجتماعی، فرهنگی (اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱).

۴. در سطح سیاست‌گذاری

- برقراری نظام منسجم ارزیابی سیاست‌گذاری فرهنگی در کشور و طراحی ساز و کار کنترل و ارزیابی

سیاست‌گذاری

- توجه به ایجاد وسایل ارتباط جمعی مستقل برای نظارت و چشم‌بینای سیاست‌گذاری‌های فرهنگی

- اهمیت دادن به نظرات نخبگان در ارزیابی سیاست‌ها و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی

راندمان نهایی این چهار سطح خرد، کلان، توسعه و سیاست‌گذاری تکامل اجتماعی فرهنگ خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد ابتدا به منابع فرهنگ سیاسی در ایران اشاره شود و بعد با توجه به اهداف فرهنگ سیاسی ایران به آسیب‌شناسی آن پرداخته شود و در نهایت باتوجه به آسیب‌های ذکر شده راهبردهایی را ارائه دهیم.

همان‌طور که پیشتر اشاره شد مؤلفه‌ها و عوامل مختلفی در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی ایرانیان دخیل است که به تبع جامعه‌پذیری متفاوتی را برای افراد ممکن است در پی داشته باشد. جامعه‌پذیری متفاوت نگرش‌ها و عمل متفاوتی را نیز به همراه خود در پی دارد. از این رو آن چه که در این امر برای هماهنگی افراد در جامعه اهمیت پیدا می‌کند فرهنگ‌سازی در جامعه است که این امر می‌تواند از طریق نهادهای سیاسی و فرهنگی در جامعه صورت گیرد. امر مسلمی که نهادهای سیاسی می‌بایست در این زمینه در نظر داشته باشند، توجه به فرهنگ عمومی است که در جامعه وجود دارد. چرا که نهادهای سیاسی موظفند فرهنگ عمومی را به سمتی بکشانند که فرهنگ سیاسی منجر به نوعی توسعه سیاسی نیز گردد از این رو سیاست‌گذاری دولتی چه در سطح خرد و چه در سطح کلان برای جامعه‌پذیر شدن افراد اهمیت پیدا می‌کند.

منابع

- اصول و سیاست‌های فرهنگی مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، جلسه شماره ۲۸۸، مورخ ۷۱/۵/۲۰.
- مرعشی، سید جعفر. (۱۳۸۱). وفاق اجتماعی و میثاق مشترک جدید. *مجله علوم سیاسی*. تیر ۸۱، شماره ۲۸.
- قهراری، کیوان دوخت. (۱۳۷۷). تحمیل و تحمل. *مجله کیان*. شماره ۴۵.
- فرخجسته، هوشنگ (۱۳۸۶). *بررسی تاریخی ایستارها و ذهنیت‌ها در ایران و ارتباط آن با امنیت و وحدت*. بیانی، شیرین. (۱۳۷۹). ایران‌شناسی. *فصلنامه هستی*. تهران، دوره نخست، شماره ویژه ایران‌شناسی.
- ملک‌پور، علی. (۱۳۸۱). *تعارض فرهنگی دولت و مردم ایران*. تهران: انتشارات آزاداندیشان.
- میری، احمد. (۱۳۸۰). *فرهنگ استبداد در ایران*. تهران: موسسه نگاه نو.
- لرنر، دانیل. (۱۳۸۲). *گذار از جامعه سنتی*. ترجمه: غلامرضا، خواجه سروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مرادی، حسن قاضی. (۱۳۸۰). *در پیرامون خودمرداری ایرانیان*. تهران: اختران.
- کمالی، علی‌اکبر. (۱۳۷۴). *بررسی مفهوم جامعه‌پذیری*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- فولر، گراهام. (۱۳۷۳). *قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران*. ترجمه: عباس، منجر. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قاضی‌زاده، علیرضا. (۱۳۸۰). *فرهنگ سیاسی در ایران*. *فصلنامه فرهنگ و اندیشه*. سال هفتم، شماره ۱۹۰۸.
- عباسیان، علی‌اکبر. (۱۳۸۷). *فرهنگ سیاسی ایرانیان در امثال و حکم فارسی*. تهران: اختران.
- شریعتمداری، علی. (۱۳۶۹). *روان‌شناسی تربیتی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شریعتی، علی. (۱۳۷۴). *بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی*. مجموعه آثار شماره ۲۷، تهران: انتشارات الهام، چاپ پنجم.
- شریف، محمدرضا. (۱۳۸۰). *انقلاب آرام درآمدی بر تحول فرهنگی در ایران*. تهران: روزنه.
- شعبانی، رضا. (۱۳۶۹). *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*. تهران: قومس.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۷۱). *عقل و توسعه یافتگی*. نشر سفید، چاپ اول.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۶). *فرهنگ سیاسی ایرانیان*. تهران: سمت.
- سریع‌القلم، محمود. (۱۳۸۲). *عقلانیت و آینده توسعه یافتگی در ایران*. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سایت خبری تحلیلی ایران دیپلماتیک. (۱۳۹۰). *رابطه فرهنگ سیاسی و فرهنگ عمومی*. کد خبر ۹۵۸۶.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۵). *ما چگونه ما شدیم*. تهران: روزنه.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۴). *دولت عقل*. تهران: موسسه نشر علوم نوین.
- براهنی، رضا. (۱۳۳۶). *تاریخ مذکر*. تهران: نشر اول.
- بازرگان، مهدی. (۱۳۵۰). *مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدید نظر نظامی*. تهران: انتشارات مدرس.
- آل‌احمد، جلال. (۱۳۵۷). *غرب‌زدگی*. تهران: انتشارات خونگرمی.
- امانیان، حسین. (۱۳۸۳). *درآمدی بر عقلانیت سیاسی در ایران*. تهران: پرسمان.
- اشپریر، مانس. (۱۳۶۳). *نقد و تحلیل جباریت*. ترجمه: کریم، قصیم. تهران: انتشارات دماوند.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۷۶). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی در ایران بین دو انقلاب*. تهران: انتشارات قومس.